

«... همه آبها را می‌ستائیم،
همه گیاهان را می‌ستائیم، ...
همه گیاهان را نام‌برده،
می‌ستائیم...»^۱ و این نوشته
را به رسم دیرینه ایرانیان به
همه گیاهان نامدار و گمنام و به
ویژه به روان پیدشوک فروتن و
فراروان و نابهنگام و مهربان
پیشکش می‌کنم.

گلخوشناسی^۲ گونه‌ای گل حسرت^۳*

جوغاسیم^۴ (جی غال اسمک^۵، پیشوک^۶، پیغوک، ...)

مرتضی فرهادی**

۱- کرده ۲۲ از فروردین یشت. نک به :

یشت ها. گزارش پور داود و به کوشش بهرام فره وشی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، جلد دوم، ص ۷۷.

۲- "گلخویی" و "گل خوشناسی" ترکیبی نو ساخته از مؤلف، در سروده ای به نام «گل حسرت» در سی و نه سال پیش (۱۳۵۴) در مجموعه شعر در فصل های خنده دشوار که توصیف نمادین و شاعرانه این گیاه است.

۳- در استان مرکزی به گیاهان محدودی از تیره لاله و زنبق و از آن جمله جوغاسیم که در پاییز گل می دهد «گل حسرت» می گویند. و نک به : صفحات بعدی همین نوشته.

*. نام علمی این گیاه *Colchicum haussknechtii*. از تیره گل حسرت *Colchicum* می‌باشد.

[Per Wendelbo, Tulips and Irises of Iran, 1977, Tehran, Iran, Botanical Institute of Iran, P.12].

۴- "جوغاسیم" (*jôqâsem*) نام اراکی و کمره‌ای و گلپایگانی و برخی روستاهای الیگودرز.

۵- "جی غال اسمک" (*jiqâlesmak*)، نام جوغاسیم در برخی مناطق خوانسار و گلپایگان.

۶- "پیشوک" (*pišuk*)، نام کردی ایلامی آن. نک به : صفحات بعد نام های دیگر این گیاه در مناطق شمال غربی، غرب و مرکزی ایران.

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۱۵

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۹

چکیده

"گیاه مردم‌شناسی" شاخه نوپا و برون رشته‌ای از حوزه دانش و فن‌آوری‌های سنتی مردم‌شناسی است. حوزه دانش و فن‌آوری سنتی، حاصل هزاران سال تجربه آدمی در ارتباط با خود و دیگران (جامعه) و طبیعت در بستر تاریخ و فرهنگ محلی، منطقه‌ای و جهانی بوده که بخش اندکی از آن در دوران خط به نگارش درآمده؛ اما بدنه اصلی آن به دلایل گوناگون شفاهی و نانوخته باقی مانده و بخش دانش ضمنی آن ناخودآگاه و ناهشیار بوده و به سختی قابل درک و به زبان شعر ایرانی "من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش" می‌باشد. گیاه مردم‌شناسی روابط انسان و گیاه را در پیوندگاه فرهنگ بازگو می‌کند. "گل خوشناسی" سرشاخه نورسته از گیاه مردم‌شناسی است که در تعامل با دیگر شاخه‌های گوناگون علم و بویژه علوم اجتماعی و به شکل میان رشته‌ای و حتی در پیوند با دیگر معرفت‌های بشری همچون فلسفه و هنر قرار دارد. منظور از "گل خوشناسی" صرفاً از منظر رفتارشناسی گیاهان نیست، بلکه توجه به آن بر آنگونه است که در فضای کلامی شعرا و نوشتارهای آدمیان تصویر شده، یا در ادبیات شفاهی مردم بازتاب یافته و در فضای فرهنگی تصور و بازگو شده است.

جی -غال -اسمک (پیشوک، جوغاسیم و ...) گیاهی شگفت آور در منطقه کوچکی از ایران است که در آذربایجان، کردستان، ایلام،

استان مرکزی و بخشی از استان اصفهان می‌روید، که در این مناطق و در هزاره‌ها توانسته ساکنان این مناطق و بخشی از عراق و ترکیه را از مرگ زودرس در خشکسالی‌ها و گرانشالی‌ها رهایی بخشد. این نوشته به جز کار مردم نگاری طولانی مولف و حدود ۵۱ تن از دانشجویانش در سال‌های اخیر بر روی این گیاه ویژه و حاصل کار زمان‌گیر مؤلف بر روی گل‌ها و گیاهان خودروی ایران، نتیجه تاملات هنری و میان معرفتی وی از این گیاه ظاهراً خرد و فروتن بوده است.

واژه‌های کلیدی: جوغاسم، گیاه شناسی مردمی، گلخوشناسی

مقدمه

دانش حتی بخشی از آن که ظاهراً نظر بر گذشته و یا گذشته‌های دور دارد، در زمان حال در گذشته‌ها به دنبال عبرت آموزی و کشف راه‌ها و راهکارهایی برای آینده است. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که گذشته نزدیک ما، آینده دور نیاکان ما بوده است و آینده‌های دور ما نیز دیریا زود گذشته اطلاق خواهد شد. باستان شناسان ژاپنی در فضولات انسان پیش از تاریخ به دنبال بقایای دانه‌های گیاهی هستند. تا آنها رابه دایره گیاهان خوراکی شناخته شده بیفزایند، تا شاید در آینده، بتوانند گره‌ای از کار جمعیت فزاینده آدمی بر روی کره خاکی بکشایند. دانشمندان اقتصاد کشاورزی آنها، تاریخ را به دنبال قحط سالی‌ها و گرانشالی‌ها می‌کاوند، تا دلایل پیدایش قحطی‌ها و راه‌های ممکن مقابله با آن را

در آن زمان و هنگام دریابند؛ حتی اگر این قحطی در ایران یکصد و سی سال پیش باشد.^۱

مردم‌نگاری دانش‌ها و فناوری‌های سنتی و از آن جمله دانش گیاه‌شناسی اقوام و ملل کهنسال جهان می‌تواند راه آزمودهٔ چند هزارساله برای معرفی برخی گیاهان از هر نوع و گیاهان جایگزین و مکمل غذایی و دارویی را به منظور اهلی کردن و پرورش اقلام جدیدی از هرکدام از گیاهان نمایان سازد و گل‌خوشناسی می‌تواند کاتالیزوری برای بازتولید فرهنگ و ارزش‌های معنوی آدمیزاد در عصر جدید باشد.

این سرشاخه نارس چه در حوزه دانش‌ها و فناوری‌های سنتی و چه در ترکیبی با گیاه‌شناسی هر روز بیشتر مورد عنایت پژوهشگران انسان‌شناسی قرار می‌گیرد.

این سرشاخه را می‌توان "گیاه‌شناسی مردمی" یا "گیاه‌شناسی قومی" نامید، البته اگر مدیون گیاه‌شناسی جدید نباشد. در این صورت گیاه‌شناسی مردمی یکی از نوسرشاخه‌های حوزه دانش‌ها و فناوری‌های سنتی خواهد بود و جزء تخصصی شدن‌های درون رشته‌ای انسان‌شناسی به شمار می‌آید. اما اگر قرار باشد، با دانش گیاه‌شناسی نوین آمیخته شود در این صورت اینجانب ترکیب و آمیزه جدید را در پله نخست، "گیاه - مردم‌نگاری" و در مرحله قوام یافتگی "گیاه - مردم‌شناسی" می‌نامد.

دکتر ناصر فکوهی مردم‌شناس پرکار ایرانی برای نخستین بار این رشته جدید را با نام «مردم‌شناسی گیاهی» در نه سال پیش (۱۳۸۳) معرفی کرده است،^۲

۱- خواننده گرامی را به خواندن این مقاله غبطه برانگیز و مقدمه کوتاه اما فاضلانهٔ مترجم آن جناب دکتر هاشم رجب زاده ترغیب می‌کنم. "شوکو او کازاکی". «قحطی بزرگ ۱۲۸۸ در ایران»، ترجمه هاشم رجب زاده، ماهنامه آینده، س دوازدهم، ش ۱ تا ۳ (فروردین، خرداد ۱۳۶۵). صص ۲۸-۴۱.

۲- ناصر فکوهی. «مردم‌شناسی گیاهی» روزنامه شرق. ش ۲۲۵ (۷ تیرماه ۱۳۸۳) و یا در پاره‌های انسان‌شناسی، تهران ۱۳۸۵، نشر نی، صص ۹۲-۹۵.

گلخوشناسی گونه‌ای گل حسرت ... ۵

اگر چه عملاً و به شکل تجربی آن، در میان مردم نگاران و مردم‌شناسان ایران، طبیعتاً بسیار پیش‌تر از این زمان شناخته بوده و شروع شده است، و به شکل سنتی در طب ایرانی و اسلامی بایستی ریشه‌های تاریخی مطولی نیز داشته باشد.^۱ یکی از منابع کهن ایرانی که توجه جامعه ما را به گیاهان نشان می‌دهد کتاب *بندِ هِش ایرانی* از متون پهلوی است.

«در بندِ هِش فصلی بلند درباره گیاه‌شناسی وجود دارد که احتمالاً مبتنی بر مطالعات دوره ساسانی است. بر این اساس، گیاهان به شانزده بخش تقسیم می‌شوند؛ و این بخش‌بندی بر پایه استفاده‌ایی است که از آنها به انسان می‌رسد. البته ما در متن هفده تقسیم بندی می‌بینیم، که مورد هیزم در آن شامل چوب همه گیاهان می‌شود. ظاهراً در این گفتگوی از بخش بندی‌های گیاهی، بحث درباره گیاهان دارویی از متن افتاده است، یا چنان مفصل و تخصصی بوده، که جای ذکر آن را در این متن ندیده‌اند».^۲

«مسلمانان نیز در گیاه‌شناسی همچون کانی شناسی، مجموعه وسیعی از اطلاعات را از منابع یونانی، رومی، بابلی، ایرانی و هندی به میراث بردند و از ترکیب آنها با یکدیگر شالوده‌ای برای تحقیقات خود در جهان گیاهان فراهم آوردند... تألیف کتاب‌های گیاه‌شناسی و کشاورزی در قرن دوم... آغاز شد... مهمترین کتاب گیاه‌شناسی قرن سوم احتمالاً کتاب *النبات ابوحنیفه* دینوری است. این کتاب... به صحت و دقتی که در توصیف گیاهان در آن به کار رفته ممتاز است...». (آرام، ۱۳۶۶: ۶۶).

۱- درباره دانش گیاه‌شناسی مسلمانان و ایرانیان نک به:

- احمد آرام. *علم در اسلام*، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۶، صص ۶۶-۷۲.

۲- *فَرَنبَعِ دادگی*. *بندِ هِش*، گزارش مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات توس، ص ۱۲.

در قرن چهارم ابن سینا در کتاب **شفا** و ابوریحان بیرونی در کتاب **الصیّدنه** درباره خواص دارویی گیاهان بحث کرده‌اند، "ابنِ باجه" هم دو جلد کتاب **التجربتین** در خواص دارویی گیاهان و **النبات** که بیشتر مربوط به فیزیولوژی گیاهان می‌باشد را تألیف کرده است. (آرام، ۱۳۶۶: ۶۸).

این تحقیقات تا قرن‌های متأخرتر اسلامی نیز ادامه یافته است. «در قرون متأخرتر اسلامی مهمترین کتاب‌های گیاه‌شناسی به فارسی نوشته شده است...» (آرام، ۱۳۶۶: ۷۱).

«تحقیقات دانشمندان مسلمان در گیاه‌شناسی بیشتر به مسائلی همچون طبقه‌بندی و فیزیولوژی گیاهی، پیدایش، شکل، نمو و توصیف اجزاء گوناگون آنها و روابط گیاهان، اوضاع و احوال اقلیمی و خواص دارویی و نیز خواص "نهانی" آنها مربوط می‌شود. نویسندگان مسلمان همچنین توصیه شدید به مطالعه گیاهان به منظور فرا گرفتن درس‌های روحانی و اخلاقی از آنها... داشتند» (همان).

در دوران جدید و در حوزه مردم‌نگاری اولین اشاره در این زمینه از شادروان صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰) است.^۱ وی در مقاله «طرح کلی برای کاوش فولکلوریک منطقه»^۲ در ۶۹ سال پیش در حدود پنج سطر به موضوعاتی که در حوزه دانش گیاه‌شناسی عوام بایستی مورد توجه قرار گیرد اشاره کرده است.

در هفت دهه گذشته مردم‌نگاران غالباً غیرحرفه‌ای ایران راه‌های دشوار کاوش مردم‌نگاری و مردم‌شناسی را هم دیر و هم کند و هم کژ و با آسان

۱- درباره صادق هدایت نک به :

هوشنگ اتحاد، پژوهشگران معاصر ایران (صادق هدایت)، تهران، ۱۳۷۸، فرهنگ معاصر.

۲- صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده. به کوشش حسن قائمیان. تهران، بی تا، بی نا.

گلخوشناسی گونه‌ای گل حسرت ... ۷

انگاری و تفنن، همچون پارچه قلمکار، کلیشه‌ای، تکراری و صفحه پرکن پیموده‌اند. به نظر می‌رسد که گردآوری عناصری از فرهنگ مردم همچون ترانه‌های عاشقانه، ضرب‌المثل‌ها و خرافات هم بسیار آسان‌تر و در دسترس‌تر بوده و هم بیشتر مورد اقبال قرار می‌گرفته و هم با نظرات مکتب‌نوسازی در توسعه^۱ و خودزنی فرهنگی و "قوم‌مداری واژگونه" و "خودقومیت‌کشی"^۲ سازگار بوده و هم جدایی‌گزینی سطحی و نگاه "عادل‌اندر سفیه" تحصیل‌کردگان را به توده‌های مردم امکان‌پذیر می‌ساخته است.

البته این داوری مقایسه مطلق وضع موجود با وضع مطلوب است، اما قضاوت دقیق‌تر هنگامی امکان‌پذیر است که ما بتوانیم به طور نسبی پیشرفت‌های ظاهراً کند خود را با کشورهای همسایه و تقریباً هم سطح خود مقایسه کنیم؛ طبیعتاً چنین قضاوتی منصفانه‌تر خواهد بود. منصفانه‌تر آن که در ایران کسانی که داوطلبانه و از سر علاقه و در راه خدا وارد کار مردم‌نگاری شده‌اند، با همه کمی‌ها و کاستی‌های کارشان سزاوار تمجید و سپاس‌گزاری هستند. متأسفانه در ایران ما هزار ایراد منطقی و غیرمنطقی به کسانی که کار فراتر از دیگران انجام می‌دهند، می‌گیریم، اما به خیل عظیمی که در همان شرایط و حتی شرایط بهتر هستند و دست به سیاه و سفید نمی‌زنند هیچ کاری نداریم. تنها

۱- درباره مکتب‌نوسازی در توسعه و مسائل تاریخی آن نک به :

- محمد حسین پاپلی یزدی، محمد امیر ابراهیمی. **نظریه‌های توسعه روستایی**. تهران، ۱۳۸۵، انتشارات سمت.

- مصطفی ازکیاء، غلامرضا غفاری. **جامعه‌شناسی توسعه**. تهران، ۱۳۸۴، انتشارات کیهان.

- ریچارد پیت، الین هارت ویک. **نظریه‌های توسعه**. ترجمه مصطفی ازکیاء، رضا صفری شالی، اسماعیل رحمان پور، تهران، ۱۳۸۴. نشر لوید.

- جرالدم. مایر، دادلی یسرز. **پیشگامان توسعه**. ترجمه علی اصغر هدایتی، علی یاسری. تهران، ۱۳۳۸، انتشارات سمت.

۲- درباره "خود قومیت‌کشی" و "قوم‌مداری واژگونه" نک به : مقدمه **انسان‌شناسی یاریگری**، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

ایرادی که می‌توان براین دسته گرفت شاید این باشد که ندانسته و نخواسته سنگ اول کجی را در بُنیاد مردم‌نگاری ایران نهاده‌اند.

از آنجا که پیشینه پژوهش درباره گیاه‌شناسی قومی (مردمی) را در مقاله «گیاه مردم‌نگاری، با چکیده و نمونه‌هایی از گیاه‌شناسی مردمی گیاهان خودروی کمره»^۱ آورده‌ام از تکرار آنها در اینجا خودداری می‌کنم و تنها به دو گام نسبتاً مهم در ده سال گذشته در زمینه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی که تنه اصلی در این حوزه را تشکیل می‌دهند اشاره می‌نمایم.

حدود پانزده سال پیش (۱۳۷۷) همان گونه که در «یادداشت سردبیر: نوبر نارس گیاه مردم‌شناسی»^۲ اشاره شده است، به پیشنهاد مؤلف، در راستای راه‌اندازی **فصلنامه فرهنگ مردم** مرکز فرهنگ مردم سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی، و تصویب اعضای هیئت تحریریه، قرار شد که نخستین شماره فصلنامه یاد شده را به دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی ایران، اختصاص دهیم.

مؤلف به دلیلی که در آن یادداشت اشاره کرده است. ناچار شد، که مقالات فراهم آمده و داوری شده با زحمات زیاد را، سال بعد، از فصلنامه **فرهنگ مردم** پس گرفته و برای چاپ به فصلنامه **نمایه پژوهش** بسپارد؛ که در دو جلد و چهار شماره، برای نخستین بار و در شمارگان بالا به چاپ رسیدند. البته به زودی این چهار شماره و دو مجلد از نمایه پژوهش ناپاب شده و به چاپ دوم رسید. این حرکت بستر گفتمانی لازم برای جلب نظر و توجه مردم‌نگاران و مردم‌شناسان ایران، به حوزه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی را فراهم ساخت، و شرایط را برای توجه تخصصی به سرشاخه‌های این حوزه و از آن جمله گیاه - مردم‌شناسی آماده کرد.

۱- نک به: فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۳۵ و ۳۴ (زمستان ۱۳۸۶)، صص ۹۶-۸۱.

۲- همان. صص ۱ - ۱۲.

حدود ۸ سال بعد (۱۳۸۵) و البته با سختی بسیار - به دلیل نو بودن و ناشناخته بودن این سرشاخه - مؤلف با لطف برخی از پژوهشگران و تصویب هیأت تحریریه فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی موفق شد، نخستین ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی ایران را منتشر کند^۱ که مورد توجه صاحب نظران حوزه انسان‌شناسی قرار گرفت.^۲ مؤلف هم اکنون نیز می‌کوشد که دومین ویژه نامه در این زمینه را در همین فصلنامه و یا جای دیگر به چاپ برساند.

«یکی از مشخصات اساسی انسان‌شناسی آن است که انسان را در روابطی غیرانسانی نیز مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد، در واقع انسان‌شناسی بر این باور حرکت می‌کند که مفهوم "انسان بودگی" را نمی‌توان صرفاً در خود انسان و به ویژه صرفاً در روابط اجتماعی انسان‌ها، یعنی ارتباط انسان‌ها با یکدیگر خلاصه کرد، بلکه در این روابط باید همه موجودات دیگر را که به هر شکلی در تماس مقطعی یا دائمی با انسان‌ها قرار می‌گیرند، نیز قرار داد. این مفهوم را شاید بتوان با آن چه مارسل موس "واقعیت اجتماعی تام" می‌نامید، نزدیک کرد... اصل جامع‌گرایی در انسان‌شناسی دقیقاً به همین معنا است (فکوهی، ۱۳۸۵: ۹۲).

«مردم‌شناسی گیاهی را می‌توان علم شناخت روابط متقابل انسان در جهان گیاهی تعریف کرد. این علم به خودی خود، نه به مطالعه گیاهان و نه به مطالعه جوامع انسانی که به پژوهش در همه پدیده‌هایی که این دو گروه را به هم متصل می‌کنند، می‌پردازد» (همان: ۹۳).

«... مردم‌شناسی گیاهی به مثابه یک علم مستقل، هنوز بسیار جوان است، حوزه کار این علم هنوز کاملاً مشخص نشده است؛ اما به سرعت در حال شکل‌گیری است» (همان: ۹۴).

۱- نک به: فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی)، ش ۳۴ و ۳۵ (زمستان ۱۳۸۶).

۲- نک به:

محمد حسین پناهی. «یادداشت مدیر مسئول»، فصلنامه علوم اجتماعی. ش ۳۶ (زمستان ۱۳۸۵).

«انسان‌ها از لحاظ فرهنگی - زیستی رابطه‌ای بسیار غنی با جهان گیاهی اطراف خود داشته‌اند... هم از این رو، شناخت رابطه انسان - گیاه یکی از راه‌های اصلی شناخت، چگونگی پدیدار شدن فرهنگ‌های انسانی و چگونگی رشد و تکامل این فرهنگ‌ها قلمداد می‌شود...» (همان: ۹۳).

بنابراین کاملاً طبیعی است که در اغلب مناطق مسکونی جهان، از حدود دو میلیون سال پیش، احیاناً به قول "تایلر" از دوران گردآوری خوراک گیاهی، صدها نوع گیاه خوراکی شناسایی و در رژیم غذایی نیاکان ما قرار گرفته باشند. به احتمال، بسیاری از این گیاهان، در مراحل بعدی تولید خوراک فراموش شده‌اند؛ اما بقایای این شناسایی و آموخته‌ها تا روزگار ما کشیده شده است؛ و چنانچه اکنون به وسیله مردم‌شناسان و گیاه‌شناسان و پژوهشگران علم تغذیه، این بقایا ثبت و حفظ نشوند؛ این بقیه‌السيف تجربیات نیز بزودی از خاطره‌ها رخت برخواهند بست.^۱

برخی از این گیاهان دارای دانه‌های خوراکی، برخی برگ‌ها و یا ساقه‌های هوایی خوراکی، و برخی میوه‌ها و برخی ریشه و برخی مانند جوگاسم، دارای غده زیرزمینی خوراکی هستند. در این میان بلوط و جوگاسم به دلایلی که خواهد آمد، به ویژه در قحط سالی‌ها و گران سالی‌ها در مناطقی از ایران، در نجات آدمیان از چنگال گرسنگی و مرگ نقشی ویژه داشته‌اند. بلوط آوازه خاص خود را دارد، اما جوگاسم با بسیاری نام، بی نام و آوازه است و این در حالی

۱- نمونه عینی این گمگشت و کمگشت و فراموشی تجربیات تاریخی و پیش از تاریخی را مؤلف در کار کوچکی که بر روی گیاهان خودروی کمره در فاصله حدود چهل سال انجام داده است، به خوبی ملاحظه کرده است. نک به: کمره (مطالعه موردی و میان رشته‌ای)، جلد چهارم، تهران، ۱۳۹۳، معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی، فصل هشتم (گیاه مردم‌نگاری گیاهان خودروی کمره). و یا در فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی)

است که این گیاه حق بزرگی بر گردن مردمان منطقه انتشار و رویش خود و از آن جمله در کمره دارد.

این مقاله به عنوان «روبر»^۱ برای مردم نگاران جوان در معرفی سایر گیاهان خودروی خوراکی، و بیش از آن به عنوان سپاسگزاری و ستایش از روان چنین مخلوقی نگاشته شده است.

گل خوشناسی گل حسرت

مؤلف در سال ۱۳۵۴، در قطعه‌ای با نام «گل حسرت» به زعم خود برای نخستین بار ترکیب نوساخته «گلخویی» و «گل خوشناس» را به کار برده است. منظور من از گلخویی و گل خوشناسی در آن زمان بیشتر جنبه‌های هنری و تخیلی و بار اخلاقی و عاطفی و فرهنگی گل‌ها و گیاهان که به شکل طبیعی، آمیخته با خلق و خوی گیاهان و گل‌ها و بازتابیده در عنصر زبان و فرهنگ می‌باشد، بود. ولی در همان زمان نیز حس می‌کرد؛ که هم در دایره واژگان و مفاهیم زبان، و هم در گیاه‌شناسی، انگار کاستی و لنگشی وجود دارد.^{۲*}

اما اکنون که این واژه گل خوشناسی را در متنی میان رشته‌ای و حتی میان معرفتی و البته رنگ غالب بیشتر مردم‌شناسانه بکار می‌برم، می‌بینم که طبیعتاً نیازمند تعریفی دانشی و منطقی است و در اینجا تعریف توصیفی و هنری شاعرانه کفایت نمی‌کند.

۱- "rubor" اصطلاح کرمانی‌ها برای الگو و مدل.

۲- «آی‌ای همه گیاه‌شناسان! / آیا میان نوشتارهایتان / فصلی به نام گلخویی / در جمعتان کسی، گل خوشناس هست؟» (در فصل‌های خنده دشوار . ص ۱۰۷)

* «... همدلی چون شاخکی در وجود ما است که با آن موجودات زنده را لمس می‌کنیم، خواه برگ درخت باشد یا انسان. از طریق لمس کردن نیست که به بهترین وجه می‌توانیم احساس کنیم، بلکه به میانجی دل است که قادر به انجام این کار می‌شویم. نه گیاه‌شناسان بهترین شناخت را از گل‌ها دارند و نه روانشناسان بهترین درک از روح‌ها...» [کریستیان بوین. نورجهان، ترجمه پیروز سیار، تهران، ۱۳۸۵، نشر آگه، ص ۱۴.]

منظور ما در اینجا از " گل خوشناسی " از این منظر، صرفاً رفتار شناسی گیاهان و یا روانشناسی گیاهی است آنگونه که واقعاً بوده و یا در فضای فرهنگی تصور می شده است، که البته برخی مصالح و مقدمات آن از قدیم الایام عملاً وجود داشته ولی امروزه نیازمند تدوین حوزه‌ای میان رشته‌ای و مستقل است. وقتی از درجه مقاومت گیاه در برابر خشکی و یا شوری خاک و حتی گیاهان نمک دوست و نمک خوار سخن می‌گوییم، هنگامی که در توصیف ویژگی گل لاله عباسی می‌گوییم، شب زنده دار است (گل‌هایش در شب باز و در روز بسته می‌شود) هنگامی که می‌گوییم، گل نیلوفر، سحرخیز است، هنگامی که از گیاهان بالارونده و پیچنده و چسبنده و یا انگل^۱ و یا نیمه انگل و یا شکارچی و یا سایه دوست و آفتاب گردان^۲ سخن می‌گوییم، هنگامی که از هم زیستی و همکاری (همیاری، خودیاری و دگریاری) حتی جنگ، از جنگ مکانیکی و فیزیکی گیاهان همچون درختان خفه کننده^۳ و تا جنگ شیمیایی بین آنها و... سخن می‌گوییم بیشتر در این حوزه گام بر می‌داریم.

هنگامی که آدمیزاد اخلاقیات و ارزش‌های فردی و گروهی و فرهنگی خود را به گیاهان نسبت می‌دهد. نه تنها هنگامی که درباره گیاهان قصه سازی می‌کند، مانند قضیه برف و جوگاسم^۴ و یا قصه مناظره رز (درخت مو) و میش^۵ و قصه گل زن بابایی^۶ و یا برای گیاهان پیرامون خود اخلاقیاتی تعریف می‌کند مانند

-
- ۱- درباره گیاهان انگلی و نیمه انگلی و حشره خوار نک به :
 - احمد قهرمان، گیاه‌شناسی عمومی، تهران، ۱۳۵۴. انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران. صص ۷۰۸-۷۳۳.
 - ۲- در کرمان به آفتاب "روز" به گل آفتاب گردان "روز گردان" گویند.
 - ۳- نک به: دوزیوس دویزانسکی و ید آئومور ساپرز. «درختان خفه کننده». زندگی گیاهی، ترجمه محمود بهزاد، انتشارات پیروز با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین. صص ۱۳۱ تا ۱۳۶.
 - ۴- نک به: جیمز بوز، «سوسیولوژی شیمیایی گیاهان»، همان منبع. صص ۱۵۶-۱۶۳.
 - ۵- نک به: همین مقاله، ذیل عنوان، "پیشینه کار مردم نگارانه بر روی جوگاسم" در صفحات آینده.
 - ۶- نک به:

حسادت و خود خواهی گیاه خشخاش (تریاک) ^۱ حتی در نامگذاری‌های خود، مانند "کدو تنبل"، گل حسرت (لاله حسرتو، ^۲ گل بی منت باران ^۳) شیرین بیان و تلخ بیان، بید مجنون (بید لیلی) ^۴ گل شاه پسند، گل صد تومانی، گل "چشم خرابو" ^۵ گل محمدی، هندوانه ابوجهل و... در این صورت وارد حوزه گل‌خوشناسی در گیاه - مردم‌شناسی شده‌ایم. چرا که در چنین انتساباتی، فرد یا ملتی ارزش‌های فرهنگی خود را به گل‌ها و گیاهان فرافکنی می‌کند. در این صورت گل‌ها و گیاهان همچون "تست رور شاخ" ^{*} برای ما عمل می‌کنند. وقتی برای مثال می‌گوئیم گل نیلوفر همچون عابدی و یا عاشقی بیدار و شب زنده دار است. یا می‌گوئیم؛ «من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن / من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین» ^۶ افزون بر جنبه‌های شاعرانه و هنری کار، وارد

مرتضی فرهادی. موزه‌های باز یافته، تهران، مرکز کرمان شناسی صنص.

در ملایر و روستاهای آن به لاله سرنگون و یا گل اشکی، گل "زن بویی" (بابایی) (Zanbovei) گویند و این گل را دخترکی می‌دانند که از آزارهای زن پدر به این حال و روز افتاده است. [مندم (مصاحبه نگارنده در محل)].

۱- در روستاهای کمره می‌گفتند هنگام وجین مزرعه تریاک، بوته خشخاش به دهقان می‌گوید: برادرم را بکش، خون بهای آن به پای من [مندم].

۲- "لاله حسرتو" نام گونه‌هایی از گل حسرت در شهرستان سیرجان و پاریز [مندم].

۳- گل "بی منت باران"، نام گل حسرت در برخی مناطق جنوبی ایران مانند بوشهر [منبموم (مصاحبه نگارنده با مهاجرین مسافری)].

۴- در سیرجان به بید مجنون بید لیلی گویند. [مندم].

۵- نام گلی خودرو و زرد رنگ در سیرجان، ؟ به هر گل کم ارزش یا مضر گویند و کنایه‌ای ریشخند آمیز برای انسان‌های زیانمند و بی ارزش [مندم].

*. تست رور شاخ Rorschach از زمره آزمون‌های فرافکنی در روانشناسی است. در این آزمون ده کله جوهر له شده استاندارد وجود دارد که برخی از آنها رنگی است. این ده شکل به ترتیب و در موقعیت خاص به آزمودنی ارائه و از وی پرسیده می‌شود که در این شکل چه می‌بیند؟

۶- مصرعی از شعر سهراب سپهری، هشت کتاب. تهران، طهوری، ۱۳۵۸.

خلق و خوشناسی گیاهی و در عین حال مسائل آدمی و فرهنگ و زمانه او شده‌ایم، به عبارت دیگر گل‌خوشناسی از منظر گیاه مردم‌شناسی.

با این تعاریف اکنون وارد گل‌خوشناسی "جوگاسم" و یا گونه‌ای "گل حسرت" می‌شویم.

گاه موجودات خرد، چنان تأثیراتی بر روان آدمی می‌گذارند که موجودات عظیم الجثه قادر به چنان کاری نیستند. البته این به خصلت‌ها و روانشناسی افراد آدمی نیز باز می‌گردد. مثلاً نگارنده همیشه مورچه‌ها را شگفت‌انگیزتر از فیل‌ها و کرگدن‌ها و بویژه از دایناسورها دیده است و برخی گل‌های خرد وحشی را بسیار زیباتر و قابل تأمل‌تر از گل‌های چشم‌پُرکن تیمارستانی، بیمارستانی، گورستانی، تزئیناتی و تشریفاتی گل‌فروشی‌ها، و برخی میوه‌های خرد را با ارزش‌تر از میوه‌های درشت‌ترازو پرکن.

"گل حسرت" و گیاه عجیبش "جی غال اسمک" (جوگاسم) نیز از گیاهان خرد دامنه‌ها و سلسله جبال البرز و از گیاهان کلان‌ذهن مؤلف بوده است، که با وجود گریز جانانه سه دهه‌ای از عالم شعرو هنر، انگار هنوز نیز دست از سر من بر نمی‌دارد و یا شاید بهتر باشد بگویم که من ناخودآگاهانه، دست از وی بر نمی‌دارم. خلق و خوی این گیاه و ویژگی‌های نادرش، چنان برای نگارنده در دوران جوانی جالب و شگفت‌آور بوده، که پنج سروده از چهل و شش قطعه سروده‌های کتاب **در فصل‌های خنده دشوار**، با نام و نشان و توصیف این گیاه در آمیخته است. در چهار قطعه از این سروده‌ها، گل حسرت نماد انسان هستی‌دار و مجاهدی ستم‌ستیز و پیش‌قراول و پیشگام فکری و شوریده‌ای شورشی است که شورشگری هدف او نیست؛ در چهار، پنج دهه پیش جامعه ما و البته همه مکان‌ها و زمان‌ها، که در ظرف زمان خود نمی‌گنجد و از قاب قوانین و قالب‌ها و الزامات زمانه خود می‌گریزد، و از آتش درون خود دائماً سر می‌رود، و از خود فرو می‌ریزد، و با اعراض از بودن صرف و مقاومت در برابر ابزار دست

دیگران شدن و از فرط فوران هستیدن،^۱ با نابودی خود معنای بودن در تزار تراز آدمیگری را به اکنونیان و آیندگان می‌آموختند..

۱- فلاسفه هستی برای بودن درجاتی قایل هستند. از نظر "هایدگر" وجود معانی و گونه‌های متفاوتی دارد؛ نازل ترین تراز آن، در جهان بودن (وجود در زمان و مکان) است. در زمانی خاص مکانی را اشغال کردن است. تراز بالاتر از وجود داشتن در زمان و مکان، "افزار بودن" است. یعنی گونه‌ای از وجود داشتن، یعنی ابزار اراده دیگری و یا وسیله‌ای برای چیز دیگری بودن است. سطحی که وجود آدمی را چیز دیگری توجیه می‌کند. اغلب آدمیان در بیش هنگام در این دو سطح در حال نوسان اند. اما فرازترین تراز بودن "هستی داشتن" است؛ که این تراز خود به اعتبار ویژگی‌هایی چند کمیاب است؛ که اگر در زمانی در فردی فراهم آید به این مقام موقتی نایل آمده است، یعنی اوجی که همچون موج فراز و فرود و سیلان دارد (هر قطره می‌تواند روزی / تاجی شود به گیسوی موجی، در اوج / یا در مرافقه با قطره‌های قعر نشیند) [در فصل‌های خنده دشوار، ص ۳۳]. و یا همچون برق جهانی لحظاتی پیدا لحظه‌ای نا پیدا است. و به قول سعدی (بگفتا کار ما کار جهان است / که گه پیدا و گاهی در نهان است / گهی در طارم اعلی نشینم / گهی جز پیش پای خود نبینم). بدینسان انسان هستی دار همچون موج می‌افتد و بر می‌خیزد، و در قله‌های موج، آدمی هستی داری فروریزنده اش را تجربه می‌کند. اما خصلت‌های چند گانه و کمیاب هستی داری کدام است که ما در سی و نه سال پیش در دوران جوانی (سه سال پیش از انقلاب اسلامی) آنرا در گیاه افتاده حسرت دیده‌ایم؟

انسان هستی دار بر جهان پیرامون خود چشم گشاده‌ای دارد، و به گفته سهراب دوست دارد، «از بازترین پنجره با مردم این ناحیه» صحبت بکند. بی توجه و بی اعتنا نیست، گرم و هیجان زده است، با زندگی و قضایای آن درگیر است، پیام آور است، برای ابلاغ پیامش بی تاب است، جوینده گوش‌هایی برای شنیدن است و بنابراین همیشه در خطر است. دارای تجربیات مرزی همچون مرگ و عشق و شکست و جنگ است، انسان هستی دار اصیل است یعنی به قول هایدگر هستی او ناپنهان است و به قول نیچه خودش است، او انسانی گزینشگر است. وی هستی خود را در لحظه انتخاب می‌کند و چون در گزیدن امکان اشتباه وجود دارد پس همیشه بر سر دو راهی و چند راهی‌ها دچار تنش، تعارض و دلهره است. نگران است و به قول «کیرکگور»، "دلهره ابراهیم" با اوست و به قول سارتر اگر چه هیچ کس به وی رسالت ابراهیم بودن را نداده است، با این وجود مجبور است کارهایی انجام دهد که نمونه و سرمشق باشد و بدینگونه بت‌شکن می‌شود. انسان هستی دار یکه و ممتاز است، تعویض ناپذیر و غیر قابل جایگزینی است، او دیگر خواه و برای دیگران است. برای او مرز من و دیگری از میان می‌رود، برای انسان هستی دار تضادی میان برای دیگری بودن و برای خود بودن وجود ندارد. «خورشید برای خود می‌افروزد اما افروزشش برای دیگران است». کانت می‌گوید در لحظه هستی داری امکان ندارد که فرد تصمیمی بر ضد انسانیت بگیرد. و به قول فارابی: آدمی هرگز به سرشت خویش خدمتگزار هستی دیگری مگر هستی خود

اما مگر در گل حسرت و گیاه جوغاسم، چه رمز و راز و نشانه و خصایلی است که او را به این آدمیان نادر و شمایل آنان چنین همانند ساخته است؟ نمایان‌ترین خصلت گل حسرت نا بهنگامی و ناهمراهی وی بازمانه خویش است. وقتی که در پاییز زمین غالباً خشک و برهوت و بیشینه گیاهان از جوانه زدن و شکفتن بازمانده‌اند، سر از خاک خشک بر می‌آورد و با اینکه در "بهار خیزی" در میان گیاهان سر آمد است، به طوری که دست جوانه‌های برگش به برف "اسفندگانی" می‌رسد، اما در تمام بهار با وجود حضور از ظهور گل دادن امتناع می‌ورزد و بقول حضرت مولانا "غنچه پنهان" می‌کند و "گیاه بر بام" می‌شود (غنچه پنهان کن گیاه بام شو!) انگار پیامبرانه مسئول و معترض است (اعراضش از بهار / شاید که اعتراضیست).^۱ این امتناع شاید برخاسته از انتقادی است که وی از وضع روزگار و نظم جهان دارد (در کار این جهان شاید / جائیست چیزکی که می‌لنگد / چیزی است جایکی که نباید). گل‌های آن شبیه شیپور و یا بلندگوهای کوچکی‌اند که تک تک و یا چند تایی در کنار هم قرار گرفته‌اند، او با شیپورهای کوچک خود انگار می‌خواهد پیامش را، حرفش را به خواب رفتگان پیرامون خود باز گوید. اما زمانه ناسازگار و گوش‌ها سنگین‌اند (شیپورگان کوچک حسرت / گوش کر فلک) او مانند هر

نخواهد بود. ولی از آن رو که آدمی خردمند است، با خواست خود به هستی‌های ممکن دیگر وهم چنین به انسان‌های دیگر کمک و یاری خواهد رساند.

انسان هستی دار نا بهنگام است و همچون بازگشت ماهیان قزل آلا به سرچشمه‌های زادگاهی، بر خلاف مسیر آب و تند آبها و حتی آبشارها حرکت می‌کند. در گیر کار و کردار است "دو صد گفته چون نیم کردار نیست" و بقول ژان پل سارتر "انسان کردار است"، کار است و بدون کار سنگریزه دست اغیار است.

۱- به نظر می‌رسد که مفهوم اعتراض در این فاصله چهل ساله بسیار تغییر کرده است. به فضل مدرنیته و نظم نوین جهانی و برخی صاحب‌نظران پست مدرنیته همه چیز آسان شده است، به جای اعتراض و امتناع می‌شود شربت آن را از سوپر مارکت‌های زنجیره‌ای خرید. بله به قول "ماری داگلاس" با خرید هم می‌توانید اعتراض کنید و هم هویت خود را بسازید!

گیاهی، بهار را دوست دارد، اما به خاطر دیگری و ستمی که بر دیگران می‌رود، به گیاهان شاهد به گیاهان عاشق، آنان که بر ستم ستمکاران یا شوریده‌اند و یا شورانده و یا شهادت داده‌اند و چه بسا که خونین کفن چشم از جهان فرو بسته‌اند، روی از بهار بر می‌گرداند.

(تف بر بهارانی که نتوان برد اندر آن / نام گل سرخی) گل حسرت در کار خود جدی است (بفشرده لب، عبوس)^۱ عبوسی او از بد اخلاقی نیست، به دلیل تنگ چشمی و روی برتافتن از دهش (عبس و تولی) نیست و از شکست‌های شخصی و ناکامی‌های فردی ناشی نشده است. ذات و نژاد او شادی افزا و خنده آفرین است. مگر نه این که او نزدیک‌ترین خویشاوند زعفران است و در برخی نوشته‌ها به آن زعفران وحشی گویند. پس خندیدن و خنداندن را می‌داند.^۲

اما او گرچه (از دودمان زنبق / بی ضعف زعفران) است در فرهنگ ایرانی زعفران خنده انگیز و شادی زای است. معتقدند که مصرف زیاد آن موجب بیماری خنده می‌شود (رنگچی، ۱۳۷۲: ۶۸). در برخی مناطق ایران به عروس و داماد اندکی زعفران می‌خورانند تا که شادان باشند و خنده از لبانشان دور نشود (همان) اما چرا (بی ضعف زعفران) ضعف زعفران در چیست؟ زعفران غالباً در خدمت زرمندان و زورمندان است و همدم خوان بزرگان و خنده آفرین و شادی‌انگیز آنان است، اما گل حسرت اگر چه غریبه نیست، اما غریب وار است،

۱- انگار او نیز همچون برخی از متفکران جهان و ایران و بر خلاف خویشانان نزدیکش همچون زعفران خنده‌آفرین که اهل شوخی و هزالی ابلهانه‌اند دست به گریبان با خرد همچون ناصر خسرو بر این باور است که: «با گروهی که بخندند و بخنداند / چه کنم من، نه بخندم نه بخندانم / خنده از بی خردی خیزد، کی خندم؟ / که گرفتست خرد سخت گریبانم. و یا همچون "برشت" که می‌گوید: «آنکس که می‌خندد، هنوز ، خبر هولناک را نشنیده است / پیشانی بی چین / از بی دردی حکایت می‌کند!»

۲- نظامی می‌گوید: «از آن میوه زعفران ریز شد / که چون زعفران شادی انگیز شد) و یا اسعدی می‌گوید که: «گلوی نرگس، پر زعفران شده است، از آن / به طبع باز نیاسایدش ز خنده دهن». خاقانی سروده است: «اگر کسی را زعفران ، شادی فزاید، گو فزای / چون تو با غم خو گرفتی زعفران کس مخور».

غربت ناشناخته‌ای دارد. او نه در دیار غربت که در خانه خود هم غریب است. حتی با خویش نیز غریب است. اما برگ و گل زعفران بهنگام و همراه هستند. برگ و گل گل حسرت نا همراهند، در هنگام گل دادن در هجران برگ است و هنگام برگ آوری در هجران گل (نفی بلد نگشته ز شهرش / تبعیدی زمانه خویش است). در فرهنگ ایرانی گل زعفران مقرر و خودستا است. برگ‌هایش خیز برداشته است، برگ‌های جوغاسم افتاده بر خاکند. او به تمامی درویش، خاکی، افتاده و فروتن و ظاهراً کوچک و بی‌هیاهو است. چشم پر کن نیست، مستور است، "گیاه بر بام است" و جز به چشم اهل نمی‌آید. گل گل حسرت، کوهی است، بیابانی است، همراه چوپانان و بوته‌کنان و همراز عشایر و روستاییان است. اما با وجود تکیدگی و برگ‌های نازک و باریکش پایدار و مقاوم در برابر خشکی زمین و بی‌مهری آسمان است. (به خار بیابان شده دیده روز / ز بی مهری آسمان سینه سوز).

او جهان را با چشم باز می‌بیند و از بازترین پنجره،^۱ با خشکه خارها سخن می‌گوید. او با روح ابر و باران "آواز خوانِ دوره گرد بیابان" است.^۲ (بگشاده چشم - بر خشک و خار زار جوانب / بی هیچ حیرتی گل حسرت / اینجا میان قلعه‌ای از خارهای خشک / از چزه، از گون / آسینگرگ، ورک، غاغاسرک).^۳

۱- اشاره به شعری در سهراب سپهری: من که از بازترین پنجره با مردم این ناحیه صحبت کردم / حرفی از جنس زمان نشنیدم.

۲- «همه عمر / آواز خوانِ دوره گرد بیابان‌هایی بی حاصل بودن / چرخان / میان خار شترها و بادها / با روح ابر / به گستره بی گیاه زمین گام زدن /...» [حمید ادیب. ما از اهالی اقیانوس بوده‌ایم. تهران، ۱۳۷۸. انتشارات مروارید، ص ۶۴].

۳- نام برخی بوته‌ها و خارهای بیابانی در گویش کمره‌ای. نک به:

مرتضی فرهادی. گیاه مردم‌شناسی گیاه خودروی کمره، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۵ و ۳۴.

او گاندی‌وار می‌خواهد اعتراض امتناعی و اراده منفی‌اش را به پیش ببرد. (سقای شهری و خود لب تشنه تشنه کام) او با کردار خویش می‌خواهد "قانون اخلاقی" اش را به دیگران بیاموزاند.^۱ او می‌خواهد تاریخ را تسریع کند... و حرکت فردی و مبارزه منفی خود را همگانی و با همگانی کردن مثبت کند. او حافظ وار بر این باور است که باید "فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم".^۲ او چون نابهنگام است و چون بر خلاف مسیر آب حرکت می‌کند، طبیعتاً تنها است (تنهایی عظیمش را می‌پرورد). اعتراض و امتناعش به خاطر دیگران است.^۳ و با سماجت، درد پشت درد و سوگ پشت سوگ را تحمل می‌کند. (هر ساله در بهاران / نو باوگان برگش / تابوت استخوان گل سال پیش را / بر دوش می‌برند/ پائیز نیز گل / بر مرده رگ‌های بهاریش سوگوار). ناسازگاری با زمانه و نا همراهی و گریز از روزمرگی به مثابه "بی رنگی تکرار" و "از تهی سرشار".^۴ و از جدایی از قالب‌ها^۵ و کلیشه‌های موجود و صرف انرژی مدام برای تغییر جهان دیر تغییر، او را نه با جهان که حتی با خویش نیز بیگانه کرده است (هرگز نکرده گل به بهاران/ هرگز ندیده برگ و گلشن را با هم / با خویش نیز نه مجموع / بیگانه‌ای به خانه خویش است). او در راه

۱- کانت یک قانون اخلاقی به نام "فرمان مشروط" دارد با این مضمون که: بدانگونه رفتار کن که بتوانی بخواهی که اصل رفتار تو قانون عمومی گردد. مانند چنین قانونی در نوشته‌های ژان پل سارتر فراوان است. وی در کتاب اگزستانسیالیسم و اصالت بشر می‌نویسد: «خرد بشر با انتخاب خود همه آدمیان را انتخاب می‌کند... هر یک از اعمال ما آدمیان ... در عین حال تصویری از بشر می‌سازد که به باور ما، بشر به طور کلی باید آنچنان باشد».

۲- «بیا تا گل برافشانیم و می‌در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم».

۳- به قول سعدی: «من از بینوایی نیم روی زرد / غم بینوایان رخم زرد کرد»
و به قول مولوی پر دودی او هشیاری و آگاهی است. «هر که او آگاه تر، رخ زرد تر / هر که او هشیارتر، پردرد تر».
[مثنوی معنوی].

۴- ترکیب زیبا و پر معنایی برای روزگار ما از مهدی اخوان ثالث.

۵- «قالب نمی‌پذیرم / هر چند می‌گذازدم، در کوره‌های زنه‌ار... / من رود را غلتیده ام / دیگر در منطق کوزه‌ها نمی‌گنجم» [حمید ادیب، همان، صص ۵۷-۵۸].

آرمان‌هایش دل به دریا می‌زند و از سلامت می‌گریزد^۱ (با پرچمی ز فتنه، گلی این جاست / قانون آب و علف را بنهاده زیر پای).^۲ او که به ارزش‌ها و نظام ارزشی زمانه خود یاغی است، پس بایستی منتظر پیامدهای آن نیز باشد. او گرم سر را به باد دان، در بادهای سرد پاییزی است. (سر را به تیغباد حوادث سپرده گرم) او بودن و ابزار بودن را نفی می‌کند تا ایستاده بمیرد. او با آگاهی از شکست به پیش می‌رود. (.... / با غز غز دندان همی گفت این و / کولاکی وزان راه دهانش بست)^۳ اما به قول "یاسپرس"، شکست پایان راه نیست سال‌های آینده گل‌های حسرت دیگر سر از خاک برمی‌دارند و باز به قول یاسپرس یک پیشامد شکست می‌خورد، اما اثرات آن باقی می‌ماند. با هر شکست هستی دارانه، تاریخ یک قدم به جلو می‌رود. پسین "هستی داران" راه "هستی دار" پیشین را پی می‌گیرند:

(راز آشنایان گل حسرت / این آخرین مصراع شعرش را / بر سنگ سنگ راه بنوشتند / بی حرف، بی حرکت).^۴ و این گونه است که انگار در کشاکش باد سرد پاییزی و کوران برف زمستانی و گل حسرت. ، پاییز و باد سرد و برف یخ زده شکست می‌خورد. (وقتی که مشت باد پاییز / مشت درشت خود را / بر چهره گل حسرت می‌کوفت / و پشت پلک‌های سفیدش، خون می‌مرد / و زیر چشم بنفشینه اش ورم می‌کرد / نیروی ناموافق مرموزی! / پشت پلشت پاییز را / بر خاک می‌نشاند؛ خم

۱- حافظ می‌گوید: «به دریا در منافع بی شمار است / اگر خواهی سلامت در کنار است». و هم او گوید:

«شب تاریک و بیم موج و دریایی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها».

۲- باز نظیر این سخن هستی دارانه حافظ که: «سرم به دنی' و عقبی' فرو نمی‌آید / تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست»

۳- سرنوشت گل حسرت آدمی را به یاد میرزا کوچک خان جنگلی و آخرین لحظات زندگیش می‌اندازد و به یاد کل یوما عاشورا و کل ارض کربلا و اینکه کربلا گاهی در کوهستان و حتی در برف تکرار می‌شود.

۴- مولوی می‌گوید: «حرف و صوت گفت را بر هم زخم / تا که بی این هر دو با تودم زخم».

می‌کرد) گل حسرت بیش از آنکه حرف بزند عمل می‌کند.^۱ اینگونه است که درد آشنایان گل حسرت نه تنها از گفته‌ها که از ناگفته‌ها و نانوشته‌های وی نیز می‌آموزند (من در سکوت او / فریادهای شگفتی^۲ شنیده‌ام / بی هیچ گفتگو / بسیار خوانده‌ام / در نانوشته‌اش). آن‌ها به درستی می‌فهمند (در نبض مخفی این گل / چیزی است در زدن) آن‌ها در (این روشن صحاری پاییز ، تنها تن تپنده و تب دار سرد دشت) چیزی جاودانه می‌بینند (در حسرت بزرگش / در مهربانیش / در این سماجت دردآلودش / چیزست ماندگار که می‌ماند / در ذهن آدمیزاد). بدین گونه است که گل حسرت تعویض ناپذیر است، غیرقابل جایگزینی است. او تنها نظیر خودش است و تنها به خود می‌ماند. او ماندگار است او چهره گیاهی ماندگار است. آدمی از این گیاه می‌آموزد و در می‌یابد که: (در نبض مخفی این گل / چیزی است در زدن / اعراضش از بهار / شاید که اعتراضی است / ای بازدیدگان همه آفاق! / در کار این جهان / شاید / جایی است چیزکی که می‌لنگد / چیزی است جایکی که نباید!). رفتارشناسی گل حسرت به گونه‌ای است که بازدیدکنندگان (گشاده چشمان)، آنان که چشم تیز و نگاهی موشکافانه و اندیشه‌ای دریایی (فراخودخواهانه) دارند، از این الگوی کوچک گیاهی صحرائی به تفکر و تأمل وا داشته می‌شوند. این گل به گونه‌ای است که اگر از آدمی یک شورشی و انقلابی ستم ستیز نسازد، دست کم از او یک مصلحی ثابت قدم و مقاوم خواهد ساخت. انرژی، پتانسیل و

۱- لائوتسه فیلسوف پیش از کنفیوس معتقد است که «وسیله ابلاغ خرد عمل است... کسی که راه را می‌شناسد درباره آن دم نمی‌زند و کسی که درباره آن زبان می‌گشاید، آن را نمی‌شناسد او که آن را می‌شناسد دهان خود را فرو می‌بندد و سوراخ‌های بینی را جمع می‌کند.» [ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام، ع. پاشائی، امیرحسین آریان پور. تهران، ۱۳۷۲]. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ص ۲۳۳].
ژان پل سارتر می‌گوید: «انسان کردار است». بقول ایرانیان و عرب‌ها: انسان بی عمل سخت بی ثمر است!

۲- مانند تابلو اسپرسیونستی فریاد (۱۸۹۵) مونش (E. Munch).

پایان‌پذیری این گل آن گونه است که انگار همچون یک باطری اتمی سال‌ها می‌تواند خود را هشیار و با اعتنا نگه دارد.

بی‌شک از میان خوانندگان بزرگوار این متن، برخی که تا این لحظه و این صفحه ما را همراهی کرده‌اند - "بزرگوار" از این نظر که توانسته‌اند تا اینجا، کوچک‌کاری حدیث گیاه کوچک بزرگ‌کاری را تحمل کنند - با خود و یا در ذهن خویش به مؤلف این سطور خواهند گفت: برادر عزیز! پدرجان! این سخنان که تو می‌گویی تخیل ناب، احساسات و فرافکنی عواطف پایمال شده آن روزها و ارزش‌های مطلوب شما در چهل سال پیش درباره این گیاه است. پس چرا دیگران و حتی شعرای طبیعت‌گرایی از خاقانی تا سپهری این گل را ندیده‌اند و توصیف نکرده‌اند؟^۱

البته چنین پرسشی بی‌پاسخ نیست و دلایل خاص خود را دارد. اما این ایراد بیش از آن که متوجه مؤلف باشد باید خطاب به انبوه شاعران و متشاعران محلی پهنه رویش و خط جوغاسم ایران چه در گذشته و چه در حال باشد که چرا به پیرامون خود نگاه نمی‌کنند، تأمل نمی‌کنند.^۲ برای دیدن گیاهی خرد و فروتن

۱- این پرسش خواننده اهل مطالعه نیز کاملاً قابل مطالعه و تعمق است. برای مثال در کتاب گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی که از حدود ۳۰ دیوان شعر و همین اندازه فرهنگ‌های لغت استفاده شده است نامی از گل حسرت در میان نیست. در مطالعات شعری اینجانب نیز در طی نیم قرن گذشته به ابیاتی که درباره این گل اشاره شده باشد، برخورد نکرده است. عجلتاً نک به: غلامحسین رنگچی، گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی. تهران، ۱۳۷۲. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).

۲- «عادت ملت ما نیست که به خارج توجه داشته باشد، بلکه نظر او همیشه به حالت درونی خود بوده است... اگر عادت داشته باشید که در اوضاع بیرون دقیق شوید هر چقدر بیشتر دقت کنید اثر چیزها هم بیشتر است و می‌بینید که دید شما کافی نبوده است و بعد، به نسبت کفایت پیدا می‌کنید... همسایه عزیز من! نگویند چرا نمی‌فهمند، بگویند چرا عادت به دیدن ندارند. بگویند از چه راه ما ملت خودمان را به دیدن عادت بدیم. در ادبیات این حکم یک شالوده اساسی را دارد...» [نیمایوشیج. حرف‌های همسایه، تهران، ۱۳۵۴، انتشارات دنیا، صص ۴۷ و ۴۸].

«باید به دیدگان درآمد»^۱ فروتن شد و ریز شد.^۲ باید پیاده و افتاده شد. نه از هواپیما و اتوموبیل که حتی از دوچرخه و قاطر و الاغ نیز پیاده شد. و مهمتر از چنین ابزارهای سواری و مرکب‌هایی، باید از اسب غرور^۳ نیز پیاده شد^۴ و پیاده رفتن، مرد راه و عشق نگاه و دادن بها می‌خواهد.^۵

مؤلف چنین نقدهایی را هم برای شعرا و نویسندگان ایران و هم برای جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی هنر و ادبیات قابل تأمل می‌داند و به این مسئله بسیار اندیشیده است و از این که شعرا و نویسندگان ما چنین مشاهدات و دقت‌هایی را درباره جهان گیاهان و درختان و گل‌های وحشی حتی زیباترین آنها نداشته و از آنها تا این اندازه غافل بوده‌اند شگفت‌زده است. البته محدودیت

۱- «هنوز کودکی خردسال بودم که کالبد خویش را ترک گفتم و به دیدگانم درآمدم. همواره آنچه را که دیده‌ام و این کار را تنها نه در کتابها کرده‌ام...» [کریستیان بوبن. نورجهان، ص ۱۷]. «رویای آن را در سر دارم که گل سرخ را نه تنها با واژه‌های معمول، بلکه با زبان خود او به نام بخوانم.» [همان، ص ۲۶].

۲- «ژان پیر کلمبی... با نبوغ خود، خویشتن را به اندازه اتم‌های سازنده جهان کوچک کرده است. گویی معجونی جادویی سر کشیده تا بس ریز شود و بتواند چیزهای کوچک را درک کند... تیزبینی او هراس انگیز است... این مورد در توصیف یک ساقه علف چندان از خود دقت نشان می‌دهد که به خویشتن می‌گوئیم سراپای دل او باید از درون آن گذر کرده باشد...» [همان، ص ۸۶].

۳- ابزارها غرور آفرینند، انسان بزرگ می‌خواهد که به آن مغرور نشود؛ آن هم در جامعه کاریکاتوری مصرف انبوه امروز ما. ابزارمندان به زودی قدرت ابزار را از آن خود احساس می‌کنند و متوهم می‌شوند. آدمی از بادکنک راحت تر و زودتر باد می‌شود و به قول حضرت مولانا: زود "در خنگ خود می‌دمد!" عیسی(ع) می‌ترسید سوار اسب شود و به درازگوشی بسنده می‌کرد و اگر امروز می‌زیست حتی سوار ژیان مهای مدل‌های پیش از انقلاب هم نمی‌شد!

۴- «دیدن چهره‌ای راستین، دیدن کسی است که چیزی عظیم‌تر از خویشتن را دیده است. امروزه این اتفاق به ندرت روی می‌دهد. چرا که در زمانه عسرت به سر می‌بریم که در آن بازشناختن چیزی عظیم‌تر از خویشتن غریب می‌نماید.» [همان، ص ۱۲۳].

۵- «... اما اگر چیزی را می‌بینیم، تنها از آن روست که بهای دیدنش را پرداخته‌ام و پرداخت این بها را دیگران نیز باید بیازمایند. هر کس باید به پای خویش راه را بییماید.» [همان، ص ۱۲۴].

رویش این گیاه خاص تنها در استان‌های شمال غربی و غرب و استان مرکزی و اصفهان و همچنین ناهم‌زمانی رویش گیاه در اوایل بهار و گل دادن آن در اواخر تابستان و اوایل پاییز^۱ و همچنین خردی فیزیکی این گیاه و برگ‌های تَنگ و نازک آن در این امر مؤثر می‌داند. اما دیگر گیاهان حتی درختان زیبا و مفید هم آنچنان که شایسته آنها بوده است دیده نشده‌اند^۲ و حتی از بسیاری از آنان نامی هم در آثار شعرا قدیم و جدید ما برده نشده است آن هم در کشوری کویری و نیمه‌کویری که قاعدتاً گیاه و درخت بایستی بیش از این پرمنزلت باشد و دیده شود، چه رسد به توصیفات دقیق و نمادسازی و فضا‌سازی و کاربردهای مناسب از نام و نماد و هم حسی و همدلی با آنها. به هر حال مؤلف در سروده‌هایش درباره این گیاه به بیان بارز زیسته خود پرداخته است. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد در صفحه پهناور طبیعت هر گیاه همچون لکه جوهر له شده استاندارد شده است که همچون آینه‌ای ما و روزگار و فرهنگ ما را در خود می‌تاباند.

آنچه که ما در این لکه‌های جوهر له شده می‌بینیم به طرح و شکل لکه جوهر و هم به تجربیات و خواسته‌ها و آرزوها و ارزش‌های ما (واقعیت + مسائل اجتماعی و فرهنگی درونی شده واقعیت روانی) و هم به بستر فرهنگی و تاریخی ما (واقعیت فرهنگی) و هم به شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ناظر واقعیت اجتماعی باز می‌گردد.

۱- فاصله بین رویش گیاه و گل دادن آن سبب شده است که اغلب شاعران و حتی روستائیان محلی هم ندانند که این گل از آن گیاه [جوگاسم] است. لذا حکم کتابی را داشته است که خواننده هر زمان با نیمه‌ای از آن روبرو بوده است. در هنگام "برگمندی" بی‌گل و در زمان گل دهی بی‌برگ بود است.

۲- مؤلف در دوران جوانی (۱۳۴۹) پس از سرایش سروده‌ای به نام «مدح درخت سنجد» تاکنون می‌خواسته بدانند آیا سراینده‌گان پیش از وی این درخت زیبا و بسیار منعطف و پریشان‌گیسو و معطر و پر خم و چم را توصیف کرده‌اند؟ و این وصف چگونه و از چه زوایایی بوده است؟، اما در ۴۴ سال گذشته موفق به دیدن و خواندن چنین سروده‌ای نشده است. نک به: در فصل‌های خنده دشوار، صص ۶۰-۶۲.

در این مثال نیز ما از طرفی با گیاهی روبرو هستیم که رفتار ویژه‌ای - نسبت به گیاهان دیگر - از خود بروز می‌دهد. اما گیاه‌شناسان معمولاً با وجود فهم و ثبت و ضبط برخی از این ویژگی‌ها، با این صفات بنا به طبیعت علم و از آن جمله گیاه‌شناسی، سرد برخورد می‌کنند و وضعیت را هرگونه که باشد کاملاً طبیعی و عادی می‌بینند. از سوی دیگر ما با عامه مردم و به ویژه شعرا و هنرمندان به عنوان فاعل شناسایی (شناسنده‌ای) روبرو هستیم که بنا بر موقعیت زمانی و مکانی و اجتماعی دارای یک سلسله تجربیات علایق و آرزوهای آگاهانه و ناخودآگاهانه‌اند که به هر جا که نگاه می‌کند همچون رویاهایشان ردپایی از آنها را می‌بیند. سرانجام همچنان که آن گیاه در بستر طبیعی خود می‌روید این انسان نیز در بستر فرهنگی و تاریخی خویش قرار دارد (البته اگر فرهنگ زدایی و تاریخ زدایی نشده باشد). چیزی که هست انگار شعرای ما که مخاطبان شعرشان را اشراف و بزرگان تصور می‌کرده‌اند هم احیاناً خود جذب فضای باغات پر گل و ریحان اهلی و فرهنگ اشرافی بوده و یا شده‌اند و از واقع‌گرایی و طبیعت‌گرایی ضروری برای شاعری دور افتاده‌اند!

شعرا و نویسندگان ما به نسبت کمتر با تأمل به طبیعت بویژه گیاهان پرداخته‌اند، اما فرهنگ شفاهی ایرانی پر از قصه و حدیث و نامگذاری‌های معنادار و رمزی برای گیاهان است. درباره گل حسرت نیز بعداً ملاحظه خواهید کرد که خالی‌الذهن نیست. همچنین آنها نمی‌خواسته‌اند ذهن تنبل اشراف و شاهزادگان را برای فهم ظرایف طبیعت و نام‌های ناآشنا و گل‌های وحشی روستایی و ایلی، رنجه بدارند! به ویژه آن که در نام‌های نظیر گل حسرت (گل بی منت باران)، نوعی دردمندی و آزادگی، طنین انداز است که درخور مجالس بزم بزرگان نبوده است؛ لذا به نظر می‌رسد که از این گونه

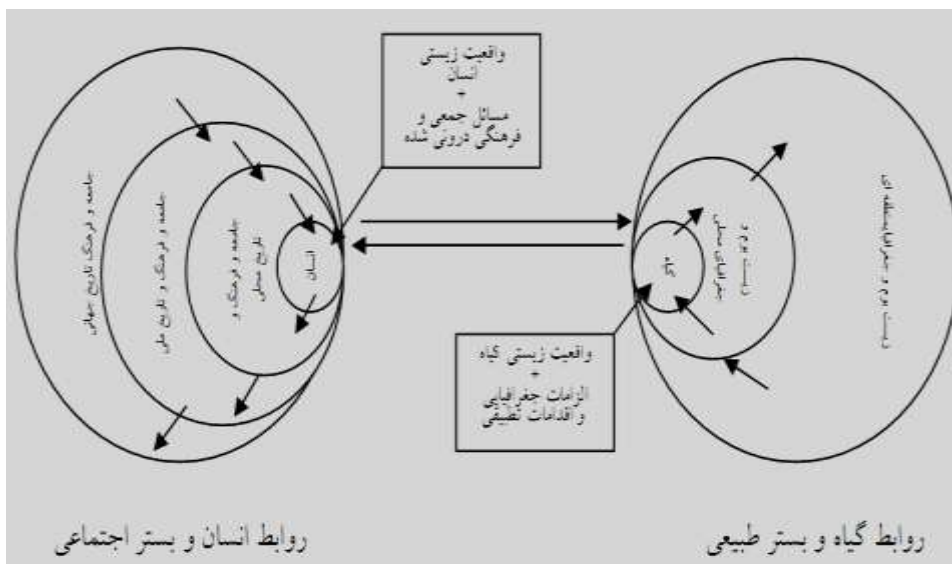
مضامین صرف نظر و عبور کرده‌اند.^۱ این گمانه‌ها اگر برای شعرای درباری تا اندازه‌ای پاسخگو باشد، اما برای شعرای خویش فرما و به ویژه شعرای معاصر ما از پیش از مشروطیت تا امروز را چه باید بگوئیم؟ کم نیستند شعرایی که شقایق و لاله را از هم باز نمی‌شناسند. همان گونه که بسیاری از مهندسين کشاورزی ما بوته اسفند را از بوته نخود! این واقعیتی است کلی و همه ایرانیان امروز را کم و بیش درگیر کرده است. وقتی ملتی به جای کار و تولید به راحت و مصرف می‌گراید دیگر نیازی به تمیز و تشخیص و در کل با واقعیت و طبیعت ندارد!^{۲*}

اگر تعامل و همکاری میان دانش گیاه شناسی و انسان‌شناسی را گیاه - مردم شناسی بنامیم، سر شاخه‌ای از این دانش که از آمیزش دانش رفتار شناسی گیاهان و بازتاب ذهنی و عاطفی آن در روانشناسی آدمی و انسان شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی هنر و ادبیات و فلسفه سخن می‌گوید را گل خوشناسی می‌گوئیم. که طبیعتاً تعریف و تحریر آن مانند هر دانش نو پا و ناباوه‌ای نیازمند چکش خواری بسیار است.

۱- در کتاب چهار صد صفحه‌ای گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی تنها کمتر از دویست نام گیاه اعم از گل و درخت و سبزی خوردنی نام برده شده است. آن هم با کلی‌گوئی بسیار و غالباً به شکل کلیشه‌ای و طوطی‌وار. این در حالی است که در دفتر شعری کوچکی از مؤلف با ۴۶ سروده و ۱۱۷ صفحه با صفحه‌آرایی پرفضا و چینش مصراع‌ها در شعر نو در حدود ۵۰ گل و گیاه نامبرده شده است که اغلب آنها نیز گیاهان وحشی‌اند که نشان دهنده ظرفیت فراموش شده بسیار در این زمینه است. معمولاً به قول نیما «آنچه وسعت را دارد، پوشیده است» [حرف‌های همسایه، ص ۹۴].

۲- درباره دلایل و توضیحات این مسئله نک به: صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟ و اثرات آزار هلندی بر ذهن و کنش و منش و بینش بیمار و همچنین نک به: دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران * کسی که نمی‌رود، راهی را نمی‌خواهد و چرا باید چشم به راه باشد [بدوزد]. [حرف‌های همسایه، ص ۸۶].

نمودار روابط انسان و گیاه^۱



بی شک بخشی از گزاره‌های گل‌خوشناسی، گزاره‌هایی عینی و واقعی‌اند نظیر این که «گل حسرت در هنگام گل‌دادن بی‌برگ و در هنگام برگ‌آوری و برگ‌داری بی‌گل می‌باشد. و گزاره‌هایی همچون امتناع از بهار، گزاره‌هایی عاطفی و احساسی (روانی)‌اند. و برخی از این گزاره‌ها فرهنگی و اجتماعی‌اند، همچون باورهای محلی و مردمی دربارهٔ این گیاه و یا خویشاوند نزدیک آن زعفران. می‌توان گفت گل‌خوشناسی بیشتر بر آیند و آمیزه‌ای از تاثیرات گوناگون رشته‌ها و حوزه‌های علمی و معرفتی بر یکدیگر می‌باشد. در مورد این مقاله باید گفت افزون بر شاخه‌ها و حوزه‌هایی از معرفت علمی با حوزه‌های معرفتی دیگر نیز کم و بیش آمیخته است.

مؤلف امیدوار است که آیندگان و بویژه مردم نگاران و مردم شناسان و همچنین گیاه شناسان و شعرای طبیعت دوست به قول اقبال "شهید جستجو"ی ما این کار تأمل طلب و زمان بر و پر رنج اما در عین حال بسیار زیبا و لذت بخش را پی بگیرند و بدین گونه طرح صد رابطه سبز در این فاصله‌های غیرطبیعی و زیانبخش بین آدمی و مادر طبیعت و کارگاه‌های عظیم انباشت انرژی، تولید غذا و اکسیژن و در یک کلام "تولید زندگی" آن ایجاد کنند^۱

منابع

- آرام، احمد. (۱۳۶۶)، *علم در اسلام*، تهران: انتشارات سروش.
- آگ برن و نیم کف، (۱۳۴۵)، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه: امیرحسین آریان پور، تهران: انتشارات دهخدا.
- اتحاد، هوشنگ. (۱۳۷۸)، *پژوهشگران معاصر ایران (صادق هدایت)*، تهران: فرهنگ معاصر.
- احمد قهرمان، احمد. (۱۳۶۷)، *دایره المعارف، فلور ایران*، جلد دهم، تهران: موسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع، نمره ۱۱۷۴.

۱- مؤلف امیدوار است که تا دیر نشده است بتواند مقاله "گیاه مردم شناسی" این گیاه را نیز به خوانندگان علاقمند تقدیم کند. در این مقاله خط جوغاسم - گستره رویش این گیاه- در شمال غربی و مرکز ایران و در استان‌های آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، کردستان، لرستان، استان مرکزی و تا اصفهان پیگیری شده و فرهنگ در پی این گیاه، و خدمات این گیاه به مردم بخش‌هایی از ایران در خشکسالی‌ها و گرانشالی‌ها و قحطی‌ها نمایانده شده است، و حدود ۵۰ نام و آداب و رسوم برای گردآوری و خورد و خوراک‌سازی از آن و ادبیات شفاهی پیرامون آن با کمک ۱۵ تن از دانشجویان علاقمند و هوشمند آذربایجانی، کرد، لر و لک و فارس ما در این مناطق گردآوری گردیده است.

- ادیب، صید. (۱۳۷۸)، *ما از اهالی اقیانوس بوده‌ایم*، تهران: انتشارات فیروزه.
- ارباب، محمدتقی. (۱۳۵۳) *تاریخ دارالایمان قم*. به کوشش مدرسی طباطبائی.
- اوکازاکی، شوکو. (۱۳۶۵)، «فحطی بزرگ ۱۲۸۸ در ایران» ترجمه: هاشم رجب زاده. *ماهنامه آینده* س دوازدهم. ش ۱ تا ۳.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹)، *فربغ دادگی. مُبند هُش*، تهران: انتشارات توس.
- بیتس، دانیل، فرد پلاگ. (۱۳۷۵)، *انسان شناسی فرهنگی*، ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- پاینده، محمود. (۱۳۵۵)، *آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- پورداد، ابراهیم، به کوشش بهرام فره‌وشی. (۱۳۵۶)، *یشت‌ها*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم.
- تسبیحی، محمد حسین. (۱۳۵۴)، *گوش خواناتاری*، راولپندی - پاکستان.
- دورانت، ویل. (۱۳۷۲)، *مشرق زمین گاهواره تمدن*، ترجمه: احمد آرام، ع. پاشائی، امیرحسین آریان پور. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر. *لغت نامه دهخدا*، حرف «ج»
- رنگچی، غلامحسین. (۱۳۷۲)، *گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سپهری، سهراب. (۱۳۵۸)، *هشت کتاب*، تهران: طهوری.
- صادق هدایت، *(بی‌تا)*، *نوشته‌های پراکنده*. به کوشش حسن قائمیان. تهران: بی‌نا.
- فرهادی، مرتضی. (.....)، *فرهنگ یاریگری در ایران*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- فرهادی، مرتضی. (۱۳۵۷)، در *فصل‌های خنده دشوار*، تهران: انتشارات شب شکن.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۵۸)، « گیاه مردم نگاری: با چکیده و نمونه‌هایی از گیاهان خود روی کمره». *فصلنامه علوم اجتماعی* (ویژه نامه گیاه مردم شناسی ش ۳۴ و ۳۵، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۶۹)، *نامه کمره*، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۸۸)، ترانه کمیاب گران سالی، خلق یا کشف». *فصلنامه فرهنگ مردم*، ویژه نامه دکتر علی بلوکباشی، ش ۲۷ و ۲۸.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۹۳)، *کمره (مطالعه موردی و میان رشته‌ای)*، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی. (زیرچاپ) جلد چهارم، فصل دوم (فرهنگ آب و هوایی) ذیل مدخل برف. و فصل هفتم (گیاه مردم نگاری گیاهان خود روی کمره) ذیل عنوان «جو غاسم».
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۵)، *پاره‌های انسان شناسی*، تهران: نشر نی.
- مؤمن حسینی طیب، محمد. (بی تا)، *تحفه حکیم مؤمن (تحفه المؤمنین)* با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی. تهران: کتابفروشی مصطفوی.
- مظهری، نادره. (۱۳۷۸)، *فلور ایران. نشریه شماره ۳۱* (زینق ایران)، تهران: مؤسسه تحقیقات جنگل و مرتع.
- والاس، اولویا. (۱۳۵۷)، *درآمدی بر انسان شناسی*، ترجمه: سعید یوسف. تهران: مرکز نشر سپهر

نام جی غال اسمک (جو غاسم) در مناطق

رویشی آن:

توجه: نام‌ها بر اساس حروف الفبا و شماره بر اساس نقشه تنظیم شده‌اند.

- این نام، تنها نام رسمی و پذیرفته شده این گیاه در اغلب قریب به اتفاق کتاب‌های گیاه‌شناسی و گیاهان طبی جدید ایران.
- ۱۵- "جوغال اسمک" (qâsomakôj)، "جیر غاسیمک" (jirqâsemak). "جی غاسیمک". (جو قاسم بیگ).
"جی غالسمک" (jiqâllesmak). "جی غاسم" (jeyqâsem)، جی غال اسمک. جیل غاسمک، در برخی روستاهای خوانسار.
- ۱۴- "چکیدان" (çekidân)، "چیدام" (çidâm) در روستاهای ارمنی نشین دهستان دالایی خمین.
- ۲۰- "چیدم" (çidam)، در اطراف قیدار خمسه زنجان.
- ۲۸-۱۱- "چیدان" (çidân) در میاندوآب، هشتروند و کوه‌های اطراف تبریز.
- ۲۷- "چی فک" (çifog) در برخی مناطق مهاباد.
- ۲۴- "چی گیران" (çigirâqe)، در برخی روستاهای ترک نشین گلپایگان.
- ۲- "چی گردان" (çigirdân)، در میان ترک زبانان سربند اراک.
- ۲۱- "کپولوک" (kapuluk)، در برخی روستاهای ماهدشت کرمانشاهان.
- ۳۲-۳۱- "کچی داشیاقه" (keçidâşyâqe)، در برخی روستاهای کوهستانی سراب مانند «نیر» (nir).
- ۲۷- "کی فک" (kifog)، در برخی مناطق مهاباد.
- ۲۴- "گی قاسم" (giqâsem)، در برخی روستاهای گلپایگان مانند رباط ابلولان.
- ۳۳- "گوپل" (gupel)، در روستاهای سنگان ممسنی.
- ۱۵- "لاله جو غاسم"، در خوانسار.
- ۱۷-۱۰- "هاپلوک" (hâpoluk)، در برخی روستاهای سامن و برخی روستاهای توپسیرکان مانند تپه مولا.
- ۲۹- "هپلو" (hapolâ)، در برخی روستاهای ملایر مانند کُمازان.
- ۳۵- "هف طوقه" در روستاهای دیواندره مانند مران علیا.
- ۱۸- هلاکوک (helâkok) در سقز مانند روستاهای بخش فیض الله بیگی قره نو.

- ۲۶-۲۳- "ایت داشیاق" (it dâşyâq)، در مرند و شبستر
- ۸- "پرشک" (poršek) در بیجار گروس مانند روستای سراب حسن آباد یاسوکنند.
- ۱۳-۱۲-۱۷-۱۶-۷- "پشوک" (pešuk)، در سامن و ونا و کی گیران و سیاه کمر ملایر و در اشترنجان و چهارده بروجرد. و در سراب هُنام اشتر خرم آباد. و در پل دختر و چگینی خرم آباد لرستان.
- ۲۵- "پوشیک" (pušek) در گیلان غرب ایلام.
- ۶- "پوشیگ" (pušeg) در ایلام.
- ۳۶- "پیوشگ" (piušeg) در کنگاور
- ۲۱- "پیچک" (piček) در روستاهای کرمانشان مانند ماهدشت.
- ۵- "پیرژوک" (piržuk) در اورامانات.
- ۳۵- "پیژوگ" (pižog) در هورامان اورامانات.
- ۱۷- "پی چک" (piček) در سرپل ذهاب.
- ۲۲- "پیشتک" (pišok) در روستاهای کامیاران مانند روستای کوره دره مسقلی.
- ۸- "پیشکه" (piška) در گل تپه و چشمه سنگی بیجار گروس.
- ۱۹- "پیشو" (pišu)، در فارسین چهارمحال.
- ۱- "پیشوک" (pišuk) در روستاهای شهرستان آبدانان ایلام مانند روستای انجیره.
- ۲۷- "پیقونگ" همان پیقوگ است. "پی یفوک" برابر پیقوک (مهاباد).
- ۴- "پیشوک" (piyušag) در اسلام آباد غرب.
- ۲۴- "تی غالیق مند" (jiqâliqamand) در ویس و وانسان گلپایگان. "جل غاسر" (jelqâser)، در برخی روستاهای گلپایگان مانند رحمت آباد.
- ۱۶- "جل غاسوم" (jelqâsom)، در برخی روستاهای دامنه داران مانند دره بید.
- ۳۰- "جوز له" (zeleôj)، در نورآباد اشتر خرم آباد
- ۲۴-۱۵-۱۴-۳- "جو غاسم" (qâsomôj) و "جو غاسیم" (qâsemôj) در اغلب روستاهای خمین و الیگودرز و اراک و برخی روستاهای گلپایگان و خوانسار. در ضمن

نقشه ۱- پراکندگی رویش جوغاسم در ایران

